

# پرورش خلاقیت در

# کودکان

علی خان زاده

داشت که فکر کودک مثل بزرگسالان مرتب و منظم نیست و آنها در سئوالاتشان هم مثل بازی-هایشان به آسانی از این شاخه بآن شاخه می‌پرند. مطلب دیگر اینکه باید کودکان را در جواب دادن به سئوال شرکت داد و از آنها اظهار نظر خواست. جستجو برای یافتن جواب در واقع باید جستجویی دوجانبه باشد. گاهی اوقات بهتر است با ویژگی‌های سعی کند جواب سئوالش را خودش پیش بینی نماید و او را

برای پرورش و رشد خلاقیت در کودکان چه می‌توان کرد.

در زیر پیشنهاداتی چند برای پرورش خلاقیت کودکان می‌آوریم:

۱- احترام به سئوالات عادی و غیرعادی: برای ارضاء کنجکاوای کودک هیچ چیز مثل دادن جواب های مناسب و صحیح به سئوالات او نیست. سئوال در واقع انعکاسی از مغز تشنه‌ای است که میخواهد با دریافت جواب آزمغزی که بهتر از او میداند خود را سیراب کند تا از پژمردگی و مرگ خود جلوگیری نماید. اگرچه احتیاج باید فوراً "برآورده شود ولی کمی مکث بین سئوال و جواب غالباً می‌تواند افکار و ایده‌های مفیدی برای مباحثه ببار آورد. طرز ارائه جواب هم بستگی به پیچیدگی سئوال دارد درجائی باید مستقیماً جواب داد که کودک نتواند مستقلاً جواب خود را از توضیحات ما دریافت دارد. گاهی وضعی پیش می‌آید که مربی باید خود را برای سئوال‌های غیرعادی و نامربوط آماده کند. این نوع سئوالات مطروحه از طرف کودکان باید مثل سئوال‌های عادی پذیرفته شوند. بزرگترانی که با ترسرونی به اینگونه سئوال‌ها جواب میدهند کنجکاوای کودک را خدشه‌دار می‌سازند. باید همیشه در نظر



راهنمایی کنیم تا آن پیش بینی را اگرچه غلط هم باشد بر مبنای مشاهدات و تجربیات خود تجزیه و تحلیل کند.

۲- جواب باید طوری باشد که کودک را به سؤال های تازه هدایت کند: مربی باید بهنگام جواب دادن به هر سؤال کودک را به معماهای تازه تری بکشاند تا ذهن او خودآگاه و ناخودآگاه مشغول کنکاش و جستجو باشد. روی این اصل از بکار بردن کلماتی از قبیل بلی- خبر - البته - هرگز- مطمئناً و امثال آن باید اجتناب کرد. این نوع جوابها برای چشمه جوشان کنجکاوی کودک مضر است و علاوه بر این او را فردی جزمی بار می آورد که برای هرساله و مشکلی در زندگی فقط بدنبال یک راه حل میگردد و از امکانات مختلف و متعددی که ممکن است برای حل آن مشکل وجود داشته باشد غافل می ماند. اگر در نظر داشته باشیم که یکی از هدفهای مهم تربیتی بهنگام جواب دادن اینست که جواب بتواند بین معلومات تازه و معلومات قبلی کودک ارتباط برقرار کند باید بگوئیم که کلمات مقطع برخلاف ظاهر محکم خودشان هیچگونه ارتباط محکمی نمی توانند بین سؤال کودک و معلومات قبلی او برقرار کنند و چه بسا که کودک نه تنها به سئوالات جدیدی دست نیابد بلکه همین سؤال او هم بی جواب بماند.

۳- به کودکان نشان بدهیم که عقاید آنان با ارزش است لازم است که والدین و مربیان نه تنها در باره امور و مسائلی که مربوط به کودک می شود بلکه همچنین در باره مسائل و امور خانه و مدرسه که دخالت کودک در آنها شایسته است از او نظر بخواهند و عقاید او را هم مثل عقاید بزرگتران در حضور خود کودک به بحث و گفتگو بگذارند. اگر عقیده او به کار بسته نخواهد شد

باید توضیحات لازم و کافی برای ارضای او داده شود. به آن دسته از بزرگترانی که فکر می کنند کودکان قادر به ارائه عقاید با ارزش نیستند باید بگوئیم که آنها فقط خود را فریب می دهند " ترنس " می گوید آنقدر عقاید با ارزش در افکار کودکان زیاد است که آن دسته از بزرگترها که عکس این را فکر می کنند باید خود را برای مقابله با کودکان در زمینه ارائه عقاید با ارزش بسیج و آماده کنند. علاوه بر نظر خواستن می توان از طرق دیگر هم به عقاید کودکان احترام گذاشت. وقتی که با تفاهم با آنها بحث می کنیم، با آنها بازی می کنیم، با آنها به تماشای فیلمها - بازیهای ورزشی و نمایشگاههای مورد علاقه شان می رویم در واقع به عقیده و فکر آنها احترام گذاشته ایم.

۴- احترام به عقاید غیر عادی: کودکانی که به نوعی خلاقیت آنها برانگیخته شده است روابط و مفاهیمی را می بینند و درک می کنند که والدین و مربیان آنها ممکن است درک نکنند و گاهی چنان عقایدی را مطرح می کنند که بزرگترها قادر به ارزشیابی و جایگزینی آن نیستند. از آنجا که متأسفانه قدر دانی از چنین عقایدی در بخش بسیار بزرگی از اجتماع ما مرسوم نیست به خلافتترین کودکان این بخش از اجتماع توجه کافی در زمینه خلاقیت مبدول نمی گردد و آنان یاداشی به خاطر این برتری خود دریافت نمی دارند. ترغیب عقاید نو و غیر عادی همراه با قدر دانی از آنها اصولی هستند که در تربیت خلاقیت همیشه باید مورد نظر باشند. این نکته را باید در نظر داشت که اگر آمادگی قبلی برای احترام به عقاید و افکار غیر عادی نداریم نباید بروز و ظهور آن افکار را تشویق



کنیم زیرا بی اعتنائی نسبت به اینگونه عقاید ضررش بیشتر از آن است که ابراز نشود.

۵- تدارک فرصت های مناسب برای یادگیری مبتکرانه و قدر دانی از این نوع یادگیریها؛ یکی از مشخصات انسان خلاق این است که توانائیش را خودش به کار می اندازد. کنجگاو و عشق شدید کودک به کشف مطالب تازه نشان میدهد که در یادگیری تقریباً همیشه کودکان پیشقدم هستند. وظیفه والدین و مربیان این است که این قابلیت را زنده نگهدارند و بگذارند که گاهی اوقات کودکان مطابق ذوق و سلیقه خودشان اشیاء و امور را کشف کنند مراقبتها و دخالتهای زیاده از حد بزرگترها در جزء جزء زندگی و رفتار کودکان قابلیت یادگیری مبتکرانه آنها را تضعیف می نماید و اگر ادامه یابد آنها را بین میبرد. موقعی که کودکی در یادگیری جزئی ترین مطالب به بزرگترها متکی باشد و این امر تا سنین نوجوانی ادامه یابد، کودک در برخورد با موانع و مشکلات خود نمیتواند در صدد تجزیه و تحلیل آنها و علل آنها بر آید و راه حلی برای مشکلات خود بیابد. کودک باید در یادگیریهای شخصی و ابتکاری خود تشویق و هدایت شود بدون اینکه از خطاهای او چشم پوشی گردد. مربی باید از خود سؤال کند که آیا آموزش او تا آنجا که ممکن است غیر مستقیم بوده است؟ آیا به ابتکارات و یادگیریهای مبتکرانه میدان داده شده است؟ آیا به کودکان کمک کرده است تا خودشان مجهولات را معلوم کنند و به حل مشکلات نائل آیند؟ بهتر است که در یک ساعت درس معلم به شاگردان کمتر بیاموزد و به آنها اجازه دهد که قسمت بیشتری از وقت کلاس را

برای خود آموزی ابتکاری و فکر کردن خلاق در مورد آنچه توسط معلم آموخته شده است صرف نمایند. و همچنین میتوان نمره را وسیله ای برای تشویق کودکان برای یادگیریهای خلاق به کار برد. اگر نمره خوب فقط برای یادگیری جزئیات حفظ شده داده شود در این صورت کودکان فقط سعی در حفظ مطالب خواهند کرد اگر نمره خوب برای قابلیت در ادغام و استعمال اصول داده شود شاگردان فعالیتهای یادگیری خود را در آن بیشتر تمرین میکنند و به همین ترتیب اگر به رشد عقاید و یادگیریها و فعالیتهای ابتکاری نمره خوب داده شود این نوع عقاید و یادگیریها و فعالیتهای در بین شاگردان بیشتر رایج میگردد.

۶- گاهی اوقات یادگیری باید بدون ارزشیابی باشد، ما مجبور نیستیم هر چیزی را مورد ارزشیابی قرار دهیم. کودکان احتیاج به ساعاتی دارند که در آن یادگیری آنها مورد ارزشیابی قرار نگیرد. همانطور که " کارل راجرز " میگوید ارزشیابی خارجی رفتاری است که در انسان احتیاج به دفاع را بر می انگیزد. بطوریکه قسمتی از محسوسات و تجربیات خام طفل از رسیدن به آگاهی کامل باز می مانند. در اینجا صحبت فقط بر سر نمره نیست بلکه مربی باید از اظهار نظر هم خودداری نماید. رعایت این اصل باعث میشود که حالت رودربایستی تا اندازه زیادی از بین برود و در واقع زمینه برای تولید و رشد افکار نو و یادگیریهای مبتکرانه فراهم شود. بهتر است که این کار از سالهای اول دبستان شروع شود زیرا در کلاسهای بالاتر شاگرد آنچنان به ارزشیابی عادت میکند که اگر معلمی عدم ارزشیابی را مطرح کند آنها با شک

و تردید باور خواهد کرد و باز این شک و تردید بر جریان فکری او اثر خواهد گذاشت .

۷- تکمیل کردن اشیاء و امور ناکامل : یکی دیگر از روشهای پرورش خلاقیت این است که از کودکان بخواهیم جملات ناتمام - داستانهای ناکامل و نقاشیها و تصاویر نیمه تمام و مبهم و حتی اشیاء نیمه کاره را کامل کند . در چنین مواردی کودک سعی میکند منتهای ابتکارات خود را برای تکمیل مطلب و یا شیئی ناتمام بکار برد .

برای مربی محتوای قسمت تکمیل شده نباید چندان مهم باشد بلکه روش و چگونگی تکمیل در درجه اول اهمیت قرار دارد . تکمیل کردن قوای خلاقه کودک را به کار میگیرد زیرا او اندوخته معلومات خود را به بار می آورد و آنها را تجزیه می کند و چنان ترکیبات جدیدی از آنها میسازد که متناسب با قسمت موجود مطلب یا شیئی میباشد . ترنساز این هم بالاتر می رود و می گوید : " من تصویری به کودکان نشان میدهم و یاداستانی برای آنها نقل می کنم و از آنها میخواهم درباره چیزهایی که آنها دوست دارند بدانند و تصویر یا حکایت چیزی در آن باره نگفته است فکر کنند و سپس آنها را تشویق می کنم سئوالات خود را درباره آنها طرح کنند . "

۸- مشاهده اشیاء از نزدیک و دستمالی کردن آنها : کودک احتیاج دارد خودش اشیاء را ببیند به آنها ور رود . اگر کودکی راتحت نظر بگیریم متوجه می شویم که فقط برای مدنی کوتاه از مشاهده شیئی از فاصله دور ارضا می شود . بعد از آن میخواهد هرچه ممکنست آنرا از نزدیک ببیند و سپس آنرا لمس و دستمالی کند زیرا مشاهده شیئی به تنهایی کنجکاوی او را ارضا نخواهد کرد .

وقتی که کودکان از نزدیک شدن و لمس اشیاء محروم می شوند و وقتی آنها با اشیاء جالب دور - و برشان مواجه و روبرو نمی شوند فرصت لازم را برای یادگیری از دست میدهند . متناسفانه مربیان و والدین محدودیت های زیادی بر علاقه طبیعی کودکان به دستمالی اشیاء وضع کرده اند . آنها بدین طریق کنجکاوی کودکان را سرکوب می کنند . درحالی که این کشتش غیر قابل مقاومت کودکان به دستمالی و کشف اشیاء پایه کنجکاوی مدبرانه و اختراعات در بزرگی می باشد . برای رشد خلاقیت در کودکان ، آنها باید به دستمالی اشیاء و حتی به بازی های تخیلی با اشیاء نا آنجا که سلامتی شان به خطر نیفتد تشویق و ترغیب شوند . اگر در هنگام کشف ویژگی های اشیاء و دستمالی آنها چیزهایی از خانه شکسته

بقیه در صفحه ۵۸



# از بچه‌ها آموختم

نوشته: رضا سه‌رویه

برف‌سنگینی که از یک هفته پیش شروع به باریدن کرده بود، انگار سرباز ایستادن نداشت. سوز سردی که نامفز استخوان اثر می‌کرد لحظه‌یی قطع نمی‌شد.

از سه‌روز پیش که به عنوان مدیر و معلم روستایی به روستای کوچک ویرت افتاده‌ی کنزق اعزام شده بودم جز سیدسلیمان، مستخدم و سرایدار پیر مدرسه، هیچکس را ندیده‌بودم. مدرسه قبل از رسیدن من، یعنی از همان ابتدای بارش برف تعطیل شده بود و از بد حادثه ساختمان مدرسه هم جایی قرار داشت که به ندرت گذر کسی جز دانش‌آموزان به حوالی آن می‌افتاد.

روز اولی که به روستا رسیدم با راننده‌ی لندروور اداره همراه بودم و هم او بود که مرا به عنوان مدیر جدید مدرسه به سیدسلیمان معرفی کرد و سفارش پشت سفارش که هوایم را داشته باشد و همان روز بود که فهمیدم سیدسلیمان گوش‌هایش سنگین است و هر حرفی را باید چند بار تکرار کنم تا بفهمد.

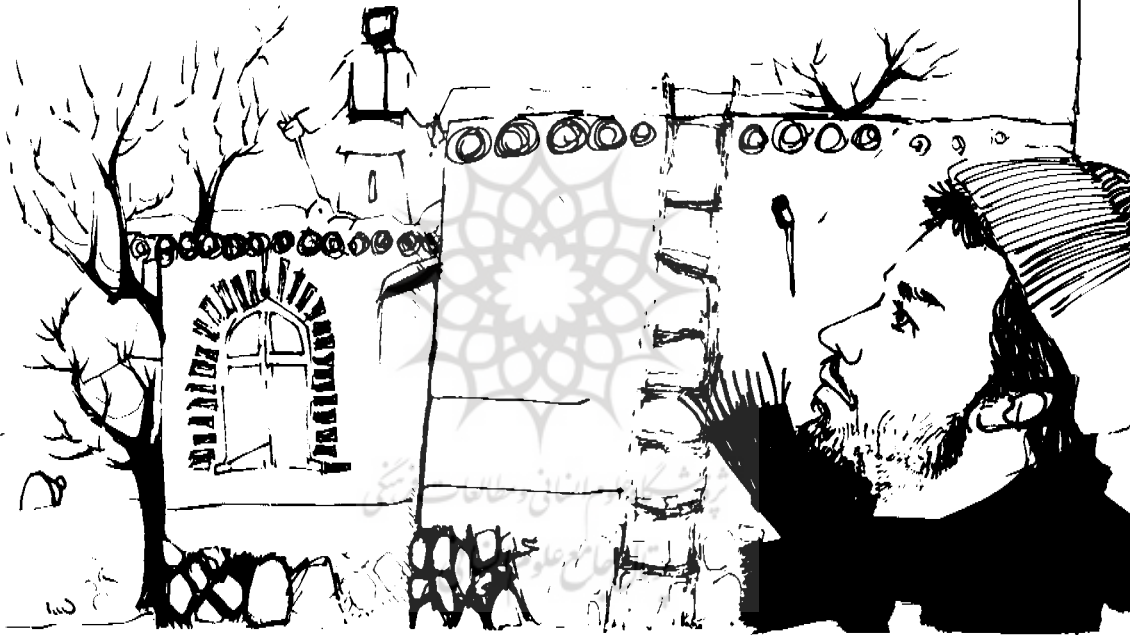
ظاهراً "باید در همان ساختمان مدرسه و در اتاق معلم قبلی که یکی از شیشه‌هایش هم شکسته و به جای آن روزنامه باطله چسبانده بودند زندگی می‌کردم. به همین جهت شب اول تمام وقتم به ترو تمیز کردن اتاق و بستن روزنه‌های پنجره و ترمیم روزنامه‌های پاره‌شده گذشت و تازه آخر شب فرصت کردم از سیدسلیمان استگانی جای بخواهم. در فاصله‌یی که سید رفته بود جای بیاورد جای پوستری راکه روی دیوار نصب شده بود عوض کردم، رادیوی ترانزیستوری کوچکی راکه همراه داشتم از گوشه‌ی چمدان بیرون کشیدم و تازه روشش کرده بودم که سید رسید و با دیدن رادیو لبخندی روی لب‌هایش نشست و در حالیکه دستی به ریش‌های نتراشیده و فلفل‌نمکیش می‌کشید گفت: آقای مدیری که قبل از شما اینجا بود خیلی به اخبار علاقه داشت. شب‌ها که بیکار می‌شدیم رادیو را می‌گرفت و... البته خیلی هم به من لطف داشت و اخبار مهم جنگ را برای

من با صدای بلند تعریف می‌کرد... آخه من گوشم یک کمی سنگینه و صدای رادیو را درست نمی‌شنوم! و به این ترتیب از همان شب اول توجهم کرد که باید اخبار رادیو را با صدای بلند برایش تکرار کنم.

تا آن روز تدریس نکرده بودم و این اولین باری بود که وظیفه‌ی تدریس را به عهده‌ام گذاشته بودند. آنهم در روستایی دور ویرت افتاده و در مدرسه‌ی بی‌سختی که جمعا "شصت"، هفتاد دانش‌آموز بیشتر نداشت، با ساختن‌هایی که همه‌ی طول و عرضش از دواناق کوچک تجاوز نمی‌کرد و مجبور بودی همه‌ی بچه‌ها را در همان دواناق بنشانی و وقتی مشغول دیکته گفتن برای کلاس پنجمی‌ها هستی سربقیه‌ی بچه‌ها رو بارون‌بوسی از روی کتاب یا حل مساله گرم کنی... اینها را وقتی در اداره بودم یکی از معلمین روستایی که فهمیده بود قصد دارم به روستا بروم یادم داده بود. حتی به خاطر داشتم روز قبل از حرکت گفته بود: در روستا پدربدرت درمیاد، از صبح تا شب باید مثل سگ چون بکنی، اونم در شرایطی که هیچ وسیله‌ی سرگرمی و تفریحی نداری و باید بعد از اون همه کار، شب‌ها تنها توی مدرسه بمونی و یارزه رفتن سوسک‌ها و بندبازی عنکبوت‌ها رونگاه کنی یا گوش به صدای زوزه‌ی شغال و صدای قورباغه و حیرجیرک بدی... و تازه فکرمی‌کنی بعد از این همه کار و محرومیت چی دستتو میگیره؟ اضافه حقوقی که بابت خدمت در خارج از مرکز بهت میدن، به اضافه‌ی فوق العاده‌ی بدی آب و هوا و محرومیت از تسهیلات زندگی کفاف هفته‌ی بیه بار رفت و برگشت به اداره راهم نمیده. البته اگه وسیله‌ی گبرت بیاد که بتونی خودتو به شهر برسونی و گرنه باید سواز تراکتور، گاری یا اگه خیلی خوش شانسی باشی کامیون‌های کود و گاه و بی‌وجه بشی و... با این وجود دوست داشتم به روستا بروم. از مدت‌پیش دلم هوای روستا و بچه‌های ساده و معصوم ده نشین را کرده بود و با خودم می‌گفتم: اگه با تناضای انتقال موافقت بشه، وقتی به روستا بروم برای بچه‌ها از جنگ حرف می‌زنم، از آن‌ها می‌خواهم تا در رنگ‌های انشاء نامه‌هایی برای برادران رزمنده‌شان در جبهه‌ها بنویسند و در رنگ‌های نقاشی به آن‌ها فرصت می‌دهم تا استنباط‌هایشان از جنگ را روی کاغذ بیاورند و حتی اگر شد با کمک سپاه به آنان آموزش رزمی می‌دهم و... حسیب بود که همان شب اول، سید سلیمان هم حرف‌هایی را که در اداره شنیده بودم به شکلی دیگر تکرار کرد و گفت: کسی که توی ده زندگی میکنه باید خیلی از خود گذشته‌گی داشته باشه، مخصوصا "ده ما که از خیلی چیزها محرومه و حتی یک قهوه خونه‌ی بی قابلیت هم نداره که آدم توی اون با یک استکان جای گلویی تازه کنه و با همسایه‌ها گپ‌بزنه یعنی می‌دونید، مردم آبادی ما از همه چیز بی‌خبرن، صبح هنوز آفتاب نزده از خونه‌ها شون میرن بیرون و غروب قبل از اونکه هوا تاریک بشه به خونه برمیگردند، شامی میخورند و بعد خواب و روز بعد دوباره حرکت از نو...

در جواب حرف‌های سید سلیمان یوزخندی زدم و گفتم: همه‌ی اینائی که گفتی میدونم، ولی با این وجود دوست دارم معلم روستایی باشم و توی ده خدمت کنم!

سیدسلمان حرف‌هایم را که با صدای بلند گفته بودم کاملاً شنید و با لودگی گفت : ببینیم و تعریف کنیم ! آقای مدیر قبلی هم شی که اومده بود خیلی از این حرفها می‌زد ، اما بعد از دو سه ماه حوصله‌اش سر رفت و هزار تا واسطه تراشید تا خودشو منتقل کرد به شهر !!  
 حوصله‌ی جر و بحث با سیدسلمان را نداشتم ، مخصوصاً که راه طولانی هم خسته‌ام کرده بود و بیش از هر چیز احتیاج به خواب را احساس می‌کردم ، به همین جهت مشغول باز کردن چادر شب رختخواب پیجم شدم و سید سلمان برسید : شام نخورده می‌خوابید؟ با سر جواب مثبت دادم و او که احساس می‌کرد قصد خوابیدن دارم آماده‌ی رفتن شد . هنگام خارج شدن از اتاق پرسید : صبح چه ساعتی بیدارتون کنم؟ و بدون آنکه منتظر جواب شود ادامه داد : فردا مدرسه که تعطیله ، جایی هم که نمیشه رفت ، فکر نمی‌کنم کاری هم داشته باشید ، به خورده دیرتر بیدارتون می‌کنم که کمی بیشتر بخوابید و خستگی راه از تنتون بیرون بره !!



صبح زود که سلمان رفت تا برف‌های پشت بام را پارو کند دلم نیامد تنه‌ایش بگذارم و رفتم تا کمکش کنم . از بالای بام ، روستا منظره‌ی عجیبی داشت . تا چشم کار می‌کرد برف بود و خانه‌های کاهگلی و گاه تک افتاده‌یی که در فاصله دوری از مدرسه قرار داشتند و در میان برف پنهان بودند . باد سرد شلاق کش می‌وزید و گونه‌ها و گوش‌ها را می‌سوزاند با هر زحمتی بود پشت بام را پارو کردیم و مشغول باز کردن جلوی ناودون‌ها بودیم که بارش برف قطع شد و سیدسلمان در حالیکه چشم به آسمان دوخته بود گفت : آسمون صاف شده ، گمون نکنم دیگه باره و چاپلوسانه ادامه داد : این از قدم خیر شماست و بعد از مکتی کوتاه زمزمه کرد : خدا کنه دیگه نباره ، من که از بس توی این یک هفته برف پارو کردم ذله شدم !

خواستم حرفی بزنم که نزدم و راهم را به طرف نردبان چوبی خیس خورده کج کردم ،  
دقایقی بعد سیدسلیمان هم از پشت بام پائین آمد و پیش از آنکه خودم را به اتاق برسانم گفت :  
آقای مدیر من میگم چگونه اول یک پیاله چایی بخوریم تا گرم بشیم ، بعد برقای حیاط رو جمع  
کنیم ؟ تا اون موقع مادر بچهها صبحانه رو حاضر کرده و ... در حالیکه دستهای کرخت  
شدهام را به هم میمالیدم ، سرم را به علامت رضایت تکان دادم ، سید رفت جای بیاورد و  
موقعی که برگشت آسمان کاملاً صاف شده بود و خورشید ، زردی بی‌رمق خود را بر فضا  
می‌پاشید و هوا سوز قبلی را نداشت .

دو روز بعد ، هوا کاملاً آفتابی شد . آفتابی گرم و درخشان با حرارتی مطبوع و دوست  
داشتنی . حدود ظهر بود که سر و کله‌ی بچهها اول یکی ، یکی و بعد به صورت دسته‌های دو سه  
نفری پیدا شد .

سید سلمان پالتوی سربازی وصله‌دار و رنگ و رو رفته‌اش را پوشیده بود و از جلوی در ، بچم  
ها را با سرعت به داخل مدرسه می‌فرستاد و با صدای بلند خطاب به بچههایی که در راه بودند  
می‌گفت : زود باشید ... عجله کنید ... الان زنگ می‌خوره ... و خورشید درست به وسط  
آسمان رسیده بود که زنگ را زد . بچهها با تنبلی صف کج و کوله‌یی تشکیل دادند .

سید سلمان با چابکی خودش را به جلوی یکی از کلاسها رساند ، روی پله‌ی آخری کلاس ایستاد  
و گفت : بچه ها گوش کنید ببینید چی میگم ... آقای مدیر عوض شده و آقای مدیر جدیدی که  
از امروز آمده آدمیه که به انضباط و درس خواندن خیلی اهمیت میده ، یعنی کسی نیست  
که با تنبلی و بی انضباطی کنار بیاد و به کسی نمره‌ی مفت بده . بنابر این علاوه بر اینکه  
باید بچه های مرتبی باشید و توی حیاط مدرسه و همینطور توی کلاسها پوست تخمه و خرده  
کاغذ و هسته‌ی آلبالو خشکه نریزید ، باید خوب درس بخونین تا انشاءالله آخر سال قبول بشین  
و برای مملکت آدمهای مفیدی باشین ...

با دقت حرفهای ساده و صمیمانه سید را می شنیدم و در این فکر بودم که سید برای  
خودش یک پا مدیراست و گو اینکه نمیدانستم این چندمین باری است که با آمدن یک معلم  
جدید به بچه ها التیماutom می دهد ، مطمئن بودم که میتواند همکار خوبی برایم باشد ...

سید سلمان هنوز مشغول حرف زدن بود : خوب بچه ها ، امروز دیگه دیر شد ، یعنی تقصیر  
شما هم نیست ، هوا سرد بود ، به همین جهت امروز هم مدرسه تعطیله ، ولی فردا صبح اول  
وقت همه تون بیاید ، فهمیدید ؟

بچه ها یکصدا گفتند بعله و با هیاهوی بسیار بر خلاف وقت آمدنشان پراکنده شدند و دوباره  
من ماندم و سید سلمان و تنهائی ! سید در حالیکه نگاه پیروزمندانه‌ی بی به صورتم انداخته  
بود و لابد می خواست تاثیر سخنرانی‌اش را در چهره ام ببیند با لبخندی معصومانه گفت : آره



اینجوری بهتره ، به باره از فردا صبح درس رو شروع کنید و بعد برای نهار به اتاق خودش دعوت کرد که پذیرفتم و وقتی به طرف اتاقش در انتهای حیاط بزرگ مدرسه می رفتم گفت : همه بچه ها نیومده بودن ، این مدرسه جمعا " هفتادو دو تا دانش آموز داره و ... صبح روز بعد سر صف حوصله ام نیامد تا بچه ها را بشمارم واقعا " هفتادو دو نفر هستند یا خیر و فکر کردم موقع حضور و غیاب موقع مناسبی است تا همه شان را بشناسم و آنچه را در باره شان لازم است بدانم ، از خودشان بیرسم .

وقتی زنگ خورد ، بچه ها به عادت روزهای قبلشان صفی نامرتب تشکیل دادند و یکی از بچه ها جلوی صف ایستاد و مشغول خواندن قرآن شد و بعد دانش آموز دیگری دعا خواند و بقیه تکرار کردند .

سید سلمان که کنار چنار که هرسال مدرسه ایستاده بود با تکه سنگی که دردست داشت ضربه‌یی به قطعه فلز زنگ زده‌یی که از شاخه‌ی درخت آویزان کرده بودند زد و بچه ها راهی کلاس شدند .

دقایقی بعد به کلاس رفتم . در فضایی کوچک بچه ها کنار یکدیگر پشت میزهای چوبی کهنه نشسته بودند و با وجودی که به سید سلمان سپرده بودم یک ساعت قبل از زنگ بخاری روشن کند اتاق هنوز سرد بود و بچه ها کز کرده به نظر می رسیدند . نگاهی به چهره های شیطان ، اما محجوب و دوست داشتنی بچه ها انداختم و بالبخندی که سعی میکردم رنگی از آشنایی داشته باشم گفتم : خوب بچه ها ، امیدوارم این یک هفته تعطیلات اجباری بهتون خوش گذشته باشه و آرزو می کنم سرمای هوارویا گرمی قلبتون جبران کنید و بخواهید تا برای فرداهای کشورمون افرادی شایسته باشید و در همان حال دفتر حضور و غیاب را باز کردم و ادامه دادم : همون طور که میدونین آقای مقدسی مامور خدمت در جای دیگه‌یی شده و از امروز من معلم شما هستم و سعی می کنم براتون معلم خوبی باشم . ولی چون هیچکدوم از شمارو نمی شناسم ، خواهش می کنم اسم هرکس رو میخونم از جاش بلند بشه و بگه که پدرش چیکاره س خونهش کجاس و وقت بیکاری خودشو چه جور میگذرونه :

عبدالرسول آینی ؟

حاضر !

پسر بچه یی سیزده ، چهارده ساله از جابرخواست ، باکتی که رنگ و رورفته ، اما تمیز بود و گفت آقا ، اجازه س ؟ ما پدرمون تراکتورداره و زمین شخم میزنه ، خونه مون پشت آسیاب توی کوچه‌ی مرغی هاست و موقعی که کاری نداشته باشیم ... موقعی که کاری نداشته باشیم کاری نمی کنیم ... بچه ها با صدای بلند خندیدند .

— جواد بهتاش ؟

— حاضر !

پسر بچه‌یی با چهره‌ی استخوانی و رنگ پریده که موهای سرش را از ته تراشیده بود از جابرخواست

وگفت: آقا، پدرماتوی دامداری حاجی نصرالله کارمیکنه وکنار قنات خونه داریم ...

— اکبریدرام؟

حاضر!

پسر بچه‌یی بلند قد و کمی چاق: آقا خونهی ماتو کوچهی مسجده ویدرمون توی شهر کارمی کنه  
و درموقع بیکاری بیشتر به مادرمون کمک می کنیم .

— ناصر ...

هنوز نام خانوادگی ناصر را بر زبان نیاورده بودم که همه ی بچه‌ها یکصدا گفتند حاضر و همراه با  
هم از جایشان بلند شدند . متعجبانه نگاهشان کردم و بالحنی خشک وجدی گفتم : هرکس



بخواد مسخره بازی در بباره و کلاس رو شلوغ کنه تو این هوای سرد از کلاس بیرونش می کنم ...  
بچه‌ها نشستند و حرفم را ادامه دادم :

مگه نگفتم هرکس را صدا زدم خودش حاضر بگه و از جاش بلند بشه؟

دانش آموزی که ردیف جلو نشسته بود جواب داد : چرا آقا!

خوب ، من از ناصر خواستم که خودشو معرفی کنه ، مگه شما ناصر هستید که از جاتون بلند  
میشین؟

همان پسر بچه گفت : آقا اجازه‌س؟ راستش تاسه روز پیش ماهیچکدومون ناصر نبودیم ، اما با  
خودمون قرار گذاشتیم که همه‌مون ناصر باشیم و ... احساس کردم بچه‌ها توطئه کرده‌اند تا

دستم بیندازند. به همین جهت با عصبانیت روبه دانش آموزی که این حرف زارده بود کردم و گفتم: من با کسی شوخی ندارم، اگر بخواهی مسخره بازی رو ادامه بدی واقعا "از کلاس بیرون می‌کنم! بچه‌ها شروع به پچی کردند و در میان هیاهویی که راه انداخته بودند شنیدم که یکی از دانش‌آموزان گفت: خوب قضیه روبه آقا معلم هم بگیم!!

از دانش‌آموزی که این جمله را گفته بود خواستم نا از جایش بلند شود و قضیه‌ی راکه به آن اشاره کرده بود شرح دهد. پسر بچه‌مکشی کرد. سکوتی یکپارچه کلاس را فراگرفت و شنیدم که: ناصر هم کلاس ما بود، البته یکی دو سال بیشتر از ما سن داشت، چون کمی دیرتر از بقیه به مدرسه آمده بود، درست نمی‌دانم شانزده سال داشت یا هفده سال. اما اینو میدونم که یکپارچه شور و حرارت بود و به همین جهت هم داوطلبانه و با اصرار زیاد رفت جبهه، سه روز پیش جسدش رو آوردند. راستش هیچکدوم از ما باورمون نمی‌شد که ناصر شهید شده باشه. روزی که قرار بود اونو خاک کنن، همه مون رفته بودیم قبرستون و موقعی که اونو توی گور گذاشتند، باهمدیگه قرار گذاشتیم راه اونو ادامه بدیم و هر کدوممون به ناصر باشیم و به همین جهت تصمیم گرفتیم که... پسر بچه‌که حالا احساساتی هم شده بود با حرارت حرف می‌زد و من احساس می‌کردم مانند گلوله بی برف که در برابر آفتاب قرار گرفته باشد در حال آب شدن و کوچک شدن هستم. فکر روزهای اولم را به یاد می‌آورم و اینکه از بچه‌ها بخواهم برای رزمندگان جبهه‌ها نامه بنویسند و صحنه‌های جنگ را نقاشی کنند و حرف‌های دوسه روز قبل سید سلیمان یادم می‌آمد که: مردم این آبادی از همه چیز بی‌خبرند و... شب که تنها ماندم مشغول نوشتن نامه‌ی برای اداره شدم: مقام محترم ریاست اداره‌ی آموزش و پرورش شهرستان...

احتراما"، من چه ساده بودم که فکر می‌کردم با عزیمت به روستا می‌توانم چیز جدیدی به دانش‌آموزان روستائی بیاموزم و حال آنکه در اولین روز درس از دانش‌آموزان ساده و صمیمی روستائی درسی گرفتم که تا زنده‌ام فراموش نخواهم کرد... ماجرای شهادت ناصر و تصمیم‌بگیری بچه‌ها را هم شرح‌دادم و در آخر خواستم تا با انتقالم به جایی دیگر موافقت کنند... و به انتظار رسیدن جواب ماندم... یک ماه... دو ماه... سه ماه... وقتی بعد از سه ماه جواب نامفام نرسید ناروینهام راجع کردم تا خودم به شهر بروم، بروم و به اولیای امور بگویم که: حرف تازه‌ای برای گفتن به نوباوگان روستائی ندارم و آنچه را که قرار است تا من بگویم، آنها تجربه کرده‌اند.

... و روزی که می‌خواستم بروم سید سلیمان نایب مینی بوس آمد، چمدان و رختخواب پیجم را خودش بالای سقف گذاشت و موقعی که دستم را برای فشردن دستش جلو بردم سری تکان داد و گفت: خدمتتون عرض نکردم که توی این ده همیشه بند شد؟ دیدید شما هم طاقت نیاوردید؟ ده چیز تازه‌ی برای شما تحصیل کرده‌های شهری نداره! من از اول هم می‌دونستم که...

کاش حداقل سید سلیمان می‌فهمید!

سید محمد رادمش



نوزاد در روزهای نخستین بین اشخاص و اشکال و رنگها فرق نمی گذارد، ولی پس از گذشت روزگاری کوتاه که حواس او بکار می افتد با حس کنجاوی و باعلاقه عجیبی به شناختن اشیاء و اطراف خود گرایش پیدایم کند. بایکار بردن ابزارهای اولیه شناخت یعنی حواس به تجربهها و معلومات خود می افزاید.

قرآن در سوره نحل آیه ۸۷ میفرماید:

خدا شما را از شکمهای مادرانتان خارج ساخت درحالی که هیچگونه تجربه و دانشی نسبت به هیچ چیز نداشتید و برای شما گوش و چشم و فهم قرارداد تا شما باین سرمایههای کرانبها صاحب دانشها و کمالات شوید.

حسن

خودنمایی

آن ندارد صریحا بگوید: نمی‌دانم. تاب‌دین  
وسيله هم اعتماد محصل را به خود جلب  
کرده باشد، وهم خودش را برای جواب صحیح  
در آینده آماده نماید.

### خودنمائی در دانش آموز

باید دانست که:

هر انسانی خواه کودک باشد یا جوان و یا بزرگ  
بنابر فطرت و خاصیت روحیش میل دارد  
شخصیت ویژه خود را بوسیله کارهای مهمی که  
می‌کند برای دیگران به تائید و اثبات رساند  
تابه این وسیله در اجتماع شناخته شود و در دل  
و روح مردم جای باز کند. این یکی از میلیهای  
طبیعی است که ذاتاً موجب مذمت نیست، بلکه  
از جمله کششهایی است که حکایت از اجتماعی  
بودن انسان میکند و وسیله‌ای است که میتواند  
فرد را عضو سودمند جامعه سازد. کودک از همان  
اوان زندگی این میل طبیعی یعنی حس  
خودنمائی را آشکار می‌نماید چنانکه میکوشد با  
کارهای خود پدر و مادر و بزرگتران را به تماشا  
و تحسین خود وادارد. همین احساس طبیعی  
خودنمائی است که کودک را در دبستان به درس  
خواندن میکشاند، و به گرفتن بهترین نمره یا برنده  
شدن در مسابقات ورزشی تشویق میکند. معلم  
دانا از همین حس طبیعی می‌تواند استعداد  
دانش آموز کوچک خود را بسنجد و نیروهای او را  
در راه خیر و صلاح بکار اندازد.

مربی و معلم بصیر هیچگاه دانش آموز عزیز  
دبستانی خود را به داشتن این حس طبیعی  
تحقیر نمی‌کند که مثلاً: توجه متظاهر و خود-  
پسندی هستی بلکه از همین حس خودنمائی

ملاحظه می‌کنید که خدای عالم و مهربان حس  
تحقیق و ابزار دانش طلبی را از آن جهت در  
نهاد انسان بودیعت نهاده است که آدمی با  
کوشش خود و با راهنمایی مربیان به حقایق جهان  
پی‌برد. این سرمایه اولیه کودک است که خدا به  
او می‌دهد آنگاه پدر و مادرند و پس از آنها  
معلم‌اند که این سرمایه‌ها را هم می‌توانند در راه  
صحیح بکار اندازند، و طفل را برای یک زندگی  
عالی آماده نمایند، و هم می‌توانند این  
سرمایه‌ها را عاطل و باطل رها کنند و یا بکلی  
سرکوب نمایند.

پرسشهای ساده ولی علمی که کودک در سالهای  
اول از پدر و مادر می‌کند از همان حس کنجکاو  
سرچشمه می‌گیرد. سؤالیهای از قبیل: خورشید  
شبه کجای رود؟ باران از کجا می‌آید؟ ستاره‌ها  
چرا چشمک می‌زنند؟ چرا ماهیها در آب خفه  
نمی‌شوند و چرا شما نماز می‌خوانید؟ و صدها  
پرسش دیگر از این نوع.

کودک وارد دبستان می‌شود. از این پس کلاس  
و معلم برایش میدان مناسبی است که  
سؤالیهایش را طرح می‌کند تا جوابهای راضی  
کننده‌ای دریافت دارد. مطالبی را که در خانه  
پاسخی برای آنها نیافته است، از معلم  
می‌پرسد حتی سؤالات دقیقتر و وسیعتری  
را طرح می‌نماید. اینجاست که معلم صاحب  
دانش و با حوصله می‌تواند دست دانش آموز  
را بگیرد و فکر او را جهت دهد و او را علاقمند  
به علم کند. و نیروی فکری او را تقویت نماید،  
و تدریجاً کتابهای متناسبی در اختیار او  
بگذارد. معلم آگاه ممکن است جواب سؤالاتی که  
فهمش برای محصل مشکل است یا جواب سؤال  
تناسبی با سن کودک ندارد را به آینده موکول  
کند، و در مورد سؤالی هم که اطلاعی از

شخصیت خود را نبینند بلکه به شخصیت و کارهای ممتاز همکلاسان خودشان نیز ارزش قائل شوند، و میدان فعالیت و اظهار شخصیت را برای دوستان خویش هم باز گذارند. طوری نشود که محصل بر اثر مبالغه در خودنمایی شخصیتی دروغین برای خود تصور کند، و انتظار داشته باشد که دیگران شخصیت موهوم او را تحسین و تعریف نمایند. یا برای بالا بردن شخصیت خودش شخصیت همکلاسی خود را پائین آورد.

اولیای مدرسه یعنی مدیران و معلمان و دبیران با تدبیر می‌توانند این احساس‌های طبیعی فرزندان اسلام را طوری در مسیر عالی قرار دهند که محصلان آنها بتدریج در کارهای خود رضایت خدا را جایگزین رضایتهای دیگران کنند و خشنودی و دوستی خدا را در امور طالب باشند نه تنها خوش آمد دیگران را.

خودنمایی که برای خردسالان و کودکان امری طبیعی، لازم و تدارکاتی بحساب می‌آید، برای جوانان و اختصاصاً "بزرگسالان امر ستوده‌ای نیست. اگر خودنمایی بصورت خودخواهی، استکبار، سلطه‌گری جلوه کند بمراتب مذموم‌تر است، و از یک بزرگسال با کمال و تربیت یافته انتظار نمیرود که بقصد خودنمایی رفتاری داشته باشد، و سخنی بگوید یا اظهار عقیده‌ای بکند. بخصوص هنگامی که شخص چیزی نمیداند و به اعتبار و صحت مطلب مورد نظر معتقد نیست چنانچه اظهار عقیده کند کار ناصوابی انجام داده و خداوند می‌فرماید *وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ*. بر آنچه علم و اطلاع نداری اظهار عقیده مکن.

استعداد و ذوق او را می‌شناسد، و با بکار انداختن ذوق کودک او را نسبت به محیط مدرسه و کلاس علاقمند و با نشاط و دل زنده می‌سازد، و به این وسیله هم حس خودنمایی دانش‌آموز ارضا می‌گردد و هم این نیرو در راه خیر و صلاح او بکار می‌افتد.

ممکن است دانش‌آموزی روزی با کارهای نا-سودمندی بخواهد حس خودنمایی خود را ارضا کند. در آن هنگام معلم آگاه او را با بیانی منطقی متوجه می‌نماید و از همین طریق حس تشخیص دانش‌آموز دبستانی خود را در مورد کارهای سودمند و کارهای ناسودمند بیدار می‌سازد، تا بطور طبیعی به خوبیها علاقه مند و از بدیها دور شود.

حس خودنمایی در نوجوانان هم بطور طبیعی و بشکل‌های مختلف ولی در سطح بالاتری ظهور می‌کند. دبیران مهربان و با تدبیر و مدیر مدرسه می‌توانند نوجوان را جهت بروز استعداد - های ارزنده اش در راه یادگرفتن دروس و شرکت در کارهای اجتماعی مدرسه کمک و راهنمایی کنند.

همچنین اولیای مدرسه می‌توانند از این راه شوق به مطالعه و تحقیق‌های علمی و دینی و تخلق به فضائل اخلاقی را در نوجوانان پایه - گذاری و تقویت کنند. یعنی وظیفه بزرگ و مقدسی را که خواه ناخواه معلمان و دبیران با انتخاب شغل خویش پذیرفته و بر عهده گرفته - اند بنحو شایسته‌ای انجام دهند.

البته باید متوجه بود که خودنمایی راه خود-خواهی و جاه‌طلبی و مبالغه و ظلم به دیگری را نگیرد. معلمان محترم نوجوانان ما را طوری باید راهنمایی کنند که آنها تنها هنر و

۲- یکسان نمودن محیط آموزشی و تلقی همه دانش آموزان به عنوان افرادی مشابه به قیمت شکستهای تحصیلی و ترک تحصیل بسیاری از دانش آموزان تمام میشود.

آیا از تفاوت‌های فردی دانش آموزان بایداستقبال کرد یا آنرا به عنوان عاملی مزاحم حذف نمود؟

۳- تفاوت‌های فردی خواهی خواهی وجود دارد مهم این است که معلم کلاس از این تفاوتها در غنی کردن کلاس استفاده کند و دانش آموزان را به گونه ای در فعالیتهای گروهی شرکت دهد که از استعداد‌های یکدیگر حداکثر استفاده را ببرند.

۱- تفاوت‌های فردی دانش آموزان به محیط کلاس رونق می بخشد و معلومات و توانائیهای متفاوت کودکان بحثها را پرشورتر و محیط کلاس را گرمتر می نماید.

## معلم

# و تفاوت‌های فردی دانش آموزان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

آنان تعیین می نمودم مطابق رسم همیشگی مدارس، برای همه بچه ها یکسان و انتظاری که از آنان در یادگیری مطالب درسی داشتم غالباً بدون توجه به قدرت و توانائی آنها بود. آنگاه همواره از اینکه میدیدم مثلاً "تکالیف درسی دختری بنام نرگس پراز غلظتهای املائی و مسائل ریاضیاتش تا چه حد نامربوط و خشن چگونه ناخوانا و نامنظم است رنج می بردم. عصبانیت من بیشتر به خاطر مقایسه مشق او با کار دختر

خانم معلمی در نقل خاطرات دوران تدریس خود می گفت: " با اینکه همیشه می دانستم که هیچ دو کودکی مثل هم نیستند، معهدا در اولین سالیان تدریس وقتی این دختر بچه های ارمک پوش را می دیدم که دست به سینه و پشت سر هم در کلاس نشسته و با چشمهای باز و نگاه درخشان به من چشم دوخته اند، بطور ناخواهگاه رفتاری از خود نشان می دادم که نشان می داد همه آنان را دارای استعداد و توانائی های مشابهی فرض می کنم. تکلیف درسی که برای

پهلوی دستی‌اش مریم بود که معمولا " تمیز ، خوانا و بسیار مرتب انجام می‌شد و نمودار انضباط و حس مسئولیت وی بود .

نتیجه این نوع مقایسات غالبا " به تشویق و تاءید دخترانی مانند مریم و سرزنش و احیانا " تنبیهی نرگس می‌انجامید . در آن سالها وقتی به محیط کلاس می‌اندیشیدم متوجه می‌شدم که با همه فعالیت و تلاشی که برای قبول شدن بچه‌ها می‌کنم ، همواره در کنار شاگردان ساعی و برجسته کلاس ، تعدادی نیز شاگرد ضعیف ، ناسازگار ، ماء‌یوس و ناراضی وجود دارد که تلاشهای ناچیزشان هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌رسد .

بعدها ، با کسب تجربیات بیشتر ، به بیهودگی اخطار و نامناسب بودن روشهای معمول پی بردم و متوجه شدم که گر چه لازم است همه کودکان از امکانات آموزشی یکسانی برخوردار شوند اما امکانات یکسان به معنی برنامه های آموزشی یکسان نیست . امروز دیگر تکالیف درسی دخترانی مانند نرگس را با دختران پهلوی دستی آنان که احتمالا " هم سن ، همقد و شاید از نظر جسمانی هم شبیه هم باشند مقایسه نمی‌کنم زیرا میدانم با توجه به تفاوتهای خانوادگی چه بسا ممکن است برخی از آنان دارای تجربیات برابر و سودمندی باشند که به پیشرفت تحصیلی و شکوفائی استعداد های آنان بینجامد و برعکس برخی دیگر از طبیعی‌ترین امکانات نیز محروم باشند و بعلت فقر فرهنگی از اساسی‌ترین تجربیاتی که زمینه و پایه آموزش و یادگیری است بهره‌ای نگرفته باشند . در این صورت آیا بی‌انصافی نیست که ما کار دو کودکی را که اینهمه از هم متفاوتند با هم مقایسه کرده به آن

نمره دهیم ؟ نمره ای که دخترانی امثال مریم‌ها می‌گیرند نمره تلاش خانواده آنان در فراهم آوردن همه امکانات رفاهی و آموزشی برای فرزندان خود می‌باشد در حالیکه نمره دخترانی مانند نرگس نشانه کمبودهای خانوادگی ، غفلت و بی‌توجهی معلمان سابق و حتی گاه زمینه‌های نامساعد ارثی است که به از دست دادن اعتماد بنفس ، یاء‌س و ناامیدی و شکست تحصیلی منتهی می‌گردد .

من امروز به جای مقایسه تکالیف درسی این دو دانش آموز ، تکالیف نرگس را با کارهای هفته گذشته او مقایسه می‌کنم و چون هر دوی ما پیشرفت محسوسی را در کارش مشاهده می‌کنیم نه من عصبانی می‌شوم و نه او ماء‌یوس و شکست خورده بنظر می‌رسد .

این خانم معلم عقیده داشت با روشی که بکار می‌برد تلاش و فعالیت‌هایش بمراتب بیش از سابق است زیرا برای شاگردان محدودی مانند نرگس که در همه کلاسها وجود دارند باید دقت بیشتری در روشها و برنامه‌ها در نظر گرفت ، زبان آموزشی را باید برای آنان ساده کرد و تکالیف درسی را با توجه به تجربیات گذشته استعداد و توانائی آنان تعیین نمود .

او می‌گفت :

" در اوائل کار به تکالیف درسی این گروه از کودکان نمره ای نمی‌دهم . نمره دادن را وقتی شروع می‌کنم که متوجه شوم باندازه کافی در دروس خود پیشرفت کرده اند . بهر حال بدون اینکه انتظار داشته باشم نرگس حتما " مریم شود هر دو سعی می‌کنیم از حداکثر استعداد و توانائی او در جهت پیشرفت تحصیلی و بهبود

لطفا " ورق بزنید





بنویسند همه باید بتوانند صرفنظر از اینکه در زمینه فوق دارای دانش و اطلاعاتی بوده و یا اصلاً "انگیزه ای برای نوشتن درباره چنین موضوعی را داشته باشند انشاء خود را در روز و ساعت معین تحویل معلم کلاس دهند. کتابهای درسی یکسان، روشهای یکسان آموزشی و امتحاناتی که در پایان هر سه ماهه تحصیلی همواره دانش آموزان ناچارند علیرغم استعداد و پیشرفتی که داشته‌اند در آن شرکت کنند همه اینها مشوق این طرزتفکر است که باید با تفاوتهای فردی مبارزه شود و افراد یکسانی از مدارس ما فارغ التحصیل گردند در حالیکه هردانش آموز با توجه به زمینه‌های ارثی و تجربیات گوناگونی که در زندگی خود داشته است از دیگران متفاوت و فردی یگانه است. علاوه بر آن باید توجه داشت که مابین استعداد های یک فرد واحد نیز تفاوتی وجود دارد و ممکن است دانش آموز در برخی از دروس دارای استعدادی چشمگیر باشد و در برخی دیگر از دروس توانایی چندانی از خود نشان ندهد. بنابراین با تفاوتهای فردی دانش آموزان نباید مبارزه کرد بلکه باید آنها را به عنوان عاملی خوش آیند و ضروری تلقی نمود که به محیط کلاس تنوع

رفتار و گرایشهای او استفاده کنیم. امروز در کلاس من به جای رقابت، بیحوصلگی، خشم، ناکامی، تهدید و تنبیه نوعی صمیمیت و همکاری بین کودکان وجود دارد که ارزشمند است و من پس از سالها تجربه به این نتیجه رسیده ام که محیط آرام و پر تفاهم کلاس و رابطه صمیمانه بین معلم و شاگردان مانع بروز مسائل و مشکلات غیر قابل اجتنابی می‌گردد که در مدارس، حکمفرماست.

واقعیت این است که اغلب ما مربیان با اینکه با دانش آموزان متفاوتی در کلاس روبرو می‌باشیم متمایلیم که آنان را به صورت افراد مشابهی فرض کنیم که در مقابل همه مسائل واکنشی یکسان نشان می‌دهند و تواناییهای مشابهی دارند. مثلاً "اگر قرار است مسائل صفحه ۱۰۵ کتاب ریاضیات حل شود همه دانش آموزان بدون استثنا باید بتوانند از عهده حل مسائل برآیند. اگر معلم کلاس تصمیم گرفت که دانش آموزان بهتر است دیکته خود را با قلم خود بنویسند همه کودکان صرفنظر از امکانات مادی خود باید قلم خود بنویسند بکار برند و اگر شاگردان کلاس اول راهنمایی لازم است در باره علل بوجود آمدن استعمار انشاء



ترتیب که به آنان اجازه داده می‌شود تحت شرایطی جهش تحصیلی پیدا کرده و باصطلاح دو کلاس یکی کنند تا بتوانند سریعتر از سایر همکلاسیهای خود پیش بروند و زودتر از معمول تحصیلات خود را پایان رسانند.

امروزه مؤثر بودن چنین روشهایی از نظر متخصصان تعلیم و تربیت مورد تردید قرار گرفته است زیرا تحقیقات فراوانی که در زمینه تفاوتهای فردی دانش آموزان انجام گرفته است ثابت می‌دارد که رد کردن دانش آموز و اادار نمودن او به تکرار همهٔ دروس نمی‌تواند در پیشرفت تحصیلی وی مؤثر واقع گردد. در کشورهایی که ارتقاء آزاد وجود دارد مقایساتی انجام گرفته که معلوم می‌دارد پیشرفت تحصیلی کودکانی که در یکی دو درس نمره قبولی نیاورده ولی اجازه یافته‌اند به کلاس بالاتر بروند و تحت نظارت معلم دلسوزی کارکنند نسبت به پیشرفت درسی کودکانی که مجبور بوده‌اند در همان کلاس باقی بمانند بیشتر بوده است. علاوه بر آن همه ساله تعداد کثیری از دانش آموزان مردود بعلت یائس و ناامیدی ناشی از رفوزگی درس و مدرسه رارها می‌کنند.

بنابراین یکسان نمودن محیط آموزشی و تلقی همه دانش آموزان به عنوان افرادی مشابه به قیمت ترک تحصیل بسیاری از کودکان تمام می‌شود. البته فعلاً "مسأله" این نیست که آیا باید به دانش آموزی که پیشرفت درس محسوسی نداشته است اجازه ارتقاء به کلاس بالاتر ارداد یا او را در همان کلاس نگهداشت، مسأله مهم این است که معلم کلاس با کمبودهای وی چه خواهد کرد و چه امکاناتی برای کمک به وی و تسهیل

وصفا می‌بخشد و معلومات و توانائیهای متفاوت کودکان بحضها را پرشورتر و بطور کلی محیط کلاس را گرمتر می‌کند. به راستی چقدر خسته کننده بود اگر همه شاگردان کلاس دارای توانائیهای مشابه و کمبودهای مشابهی بودند. تفاوتهای فردی وجود دارد اما مهم این است که معلم کلاس چگونه حداکثر استفاده را از این تفاوتها ببرد؟ و به چه نحو به دانش آموزان کمک کند تا به بالاترین درجه رشد و پیشرفت در زمینه‌های مختلف برسند. به عبارت دیگر نقش معلم در غنی کردن محیط کلاس و شرکت دادن دانش آموزان در فعالیتهای گروهی به نحوی که از استعدادهای یکدیگر نهایت استفاده را ببرند بسیار مهم است.

#### برخورد مدرسه با تفاوتهای فردی دانش آموزان

۱- جداسازی فرد متفاوت - یکی از روشهای معمول مدارس کشورما در برخورد با مسأله تفاوتهای فردی دانش آموزان کوشش دراز بین بردن این تفاوتها و یکسان نمودن محیط آموزشی برای تسهیل کار معلم و مدرسه است. به همین مناسبت همه کودکان در سن هفت سالگی در مدرسه پذیرفته می‌شوند و در کنار افراد هم سن و تقریباً "همه خود می‌نشینند".

این کودکان اگر در پایان سال تحصیلی موفق به گذراندن امتحانات معمول نگردند آنقدر در کلاس باقی می‌مانند تا به مفاهیم و محتوای برنامه درسی کلاس خود کاملاً مسلط شوند و اجازه ارتقاء به کلاس بالاتر را بیابند.

در این روش گاه شاگردان بسیار با استعداد و تیزهوش نیز از دیگران جدا می‌گردند بدین

لطفاً ورق بزنید



بیشتر در کلاس اجرا می‌کنند تا امید آنکه در اواخر سال همه گروه‌ها بهم برسند و بتوانند در امتحاناتی که برای همه یکسان است شرکت کرده و قبول شوند.

این روش ظاهراً از این جهت انتخاب می‌شود که ضمن تسهیل کار معلم، فرصتهای کافی به شاگردان داده شود تا همه آنان مطابق قوه و استعداد خود کار کنند زیرا صورتی می‌شود که دانش‌آموزان ضعیف وقتی در کنار کسانی قرار گیرد که از نظر توانایی‌ها بس به آنان سبیه است کمتر احساس شکست و محرومیت می‌کند. به همین ترتیب دانش‌آموزان متوسط و قوی نیز فرصت می‌یابند در کنار شاگردانی که از نظر هوش و استعداد مشابه آنانند به پیشرفت‌های سریع‌تر تحصیلی دست یابند.

نکته قابل توجه در انعقاد از این روش این است که همانطور که قبلاً ذکر شد در استعداد‌های کودکان باهم تفاوت وجود دارد بلکه مابین استعداد‌های یک فرد نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. بطور مثال ممکن است دانش‌آموزی در درس ریاضیات پیشرفت چندانی نداشته باشد یا از نظر فراگیری برخی دیگر از دروس خود استعداد قابل ملاحظه‌ای از خود نشان ندهد و در نتیجه از نظر معلم جزء گروه دانش‌آموزان ضعیف محسوب گردد در حالیکه دارای استعداد‌های هنری و مهارت‌های بدنی بوده و یا برخوردار از قابلیت‌هایی برای رهبری اجتماعی باشد. اعمال روش گروه بندی باعث می‌شود که با تاکید بر جنبه‌های ذهنی سایر جنبه‌های رشد که دارای اهمیت بسیار می‌باشند مورد غفلت قرار گیرد. بعلاوه حضور دانش‌آموز در گروه دانش‌آموزان ضعیف نه تنها برای او حفارت آور است بلکه به موقعیت او در مدرسه، در خانه و نزد اطرافیان

رشد او در زمینه‌های مختلف بوجود خواهد آورد. جهش تحصیلی کودکان نیز هوش نیز ظاهراً نتیجه مطلوبی برای این نوع کودکان در بر نداشته است زیرا ممکن است کودکی از نظر رشد ذهنی نسبت به همسالان خود برتری محسوسی داشته و ظاهراً آمادگی ارتقاء به کلاس بالاتر را داشته باشد اما از نظر رشد عاطفی، اجتماعی غالباً نمی‌تواند با شاگردان کلاس بالاتر برابریابد و در نتیجه معمولاً در کلاس جدید خود در برقراری ارتباط با شاگردانی که از نظر عاطفی و اجتماعی از او پخته‌تر و بالغ‌ترند دچار ناسازگاری‌هایی خواهد شد بعلاوه دو کلاس یکی کردن چنین شاگردی باعث خواهد شد دانش‌آموزان کلاس قبلی، اوز تعامل و تماس مثبت با او محروم گردند.

۲- گروه بندی - در برخی از مدارس برای مبارزه با تفاوت‌های فردی و با اصلاح یک دست ساختن شاگردان آنان را با توجه به استعدادها و توانائیهایشان گروه بندی می‌کنند. بطور مثال دانش‌آموزان زرنگتر را در گروه الف، کودکان متوسط را در گروه ب و شاگردان ضعیفتر را در گروه ج قرار می‌دهند و یا اگر مسوولان مدرسه بخواهند در سطح آموزشگاه روش گروه بندی را اجرا کنند مثلاً از سه کلاس سوم مدرسه یکی از کلاسها را به شاگردان باهوش و با استعداد، یکی دیگر را به شاگردان متوسط و آخرین کلاس را به ضعیفترین شاگردان اختصاص میدهند. برنامه‌های تحصیلی معمولاً برای هر سه کلاس یکی است اما معلمانی که مسوول تدریس کلاس کودکان ضعیفتر می‌باشند همان برنامه‌های آموزشی را بصورت آهسته‌تر و با تکرار و تمرین

برخی از مدارس برای غلبه بر مشکلات فوق گروه بندی را تنها در چند درس اساسی معمول می‌دارند اما در سایر موارد اجازه می‌دهند که همه شاگردان کلاس تحت گروه واحدی به فعالیت و انجام وظیفه بپردازند و از تماس و همکاری با یکدیگر استفاده کنند .

لطمه می‌زند . از آن گذشته بسیاری از معلمان رغبت چندانی به تدریس در کلاس شاگردانی که در درس و تحصیل خود پیشرفت چندانی نداشته اند نشان نمی‌دهند زیرا که لازمه تدریس این قبیل کلاسها کار و کوشش بسشر و صبر و حوصله فراوان تری است .



در گروه بندی شاگردان نکته پر اهمیت این است که اگر مدرسه‌ای این روش را برای پیشرفت شاگردان مفید تشخیص داد لازم است برای هر گروه برنامه خاص، روش خاص، وسائل و امکانات ویژه‌ای بر اساس هوش و استعداد، تجربیات و سوابق آموزشی داشته باشد نه اینکه معلم با یک گروه سریعتر و با یک گروه کندتر کار کند .

لازم به تذکر است که رفتار و طرز برخورد معلم در ارتباط با گروهها نیز دارای اهمیت فراوانی است و رفتار او باید حاکی از احترام و علاقه و قبول اعضاء هر یک از گروهها باشد و هیچ گروهی را بخاطر توانایی خاص افراد آن به گروه دیگر ارجح ندارد .

به همین ترتیب دانش آموزان گروه الف یا پیشرفته ممکن است نسبت به سایر شاگردان احساس برتری نموده و ارزش هر دانش آموز را نه در انسان بودن، همکاری، صمیمیت وی با دیگران بلکه در میزان پیشرفت و توانایی درسی او بدانند لذا در چنین کلاسهایی ممکن است به جای همکاری، صمیمیت و تفاهم روابطی رقابت آمیز تحقیرکننده و ناسالم بین دانش آموزان حکمفرما گردد .

یکی دیگر از اشکالات گروه بندی همانطور که اشاره شد این است که همکاری و تماس بین شاگردان را محدود می‌دارد در حالیکه این قبیل تماسها در رشد اجتماعی و عاطفی شاگردان مؤثر است .

# دستگاه جوشکاری

دستگاهی که هرزبانی را برای نابینایان میخواند.

دستگاهی برای نابینایان ساخته شده که افراد نابینا را قادر بخواندن کتاب، روزنامه، مجله و حتی دستخط هائی که بطور واضح نوشته شده میکند. این سیستم روی صفحهای حروف را منعکس میکند.

شستشوی خون با اشعه ماوراء بنفش

روش جدید درمان سرطان شامل استفاده از اشعه ماوراء بنفش برای شستشوی خون است.

دستگاه جوشکاری خانگی هم به بازار آمد.

این دستگاه کوچک مخصوص جوشکاری فلزات است و قادر

به تولید حرارتی تا ۲۸۵ سانتیگراد است که برای ذوب بسیاری از فلزات مختلف کافی است و یکمک آن میتوان جوشکاری لوازم مختلف منزل را انجام داد.

چوب بجای بنزین

دستگاهی ساخته شده که میتوان از طریق آن چوبهای خارج از رده و نیز برادههای چوب را تبدیل به انرژی برای بحرکت درآوردن ماشینهای سواری و کشاورزی نمود.

آبگرمکن جدید خورشیدی

این منبع بهداشتی آب گرم و سرد را توسط انرژی رایگان طبیعی و بی پایان که همان اشعه خورشید است فراهم میسازد. این دستگاه قادر است اشعه خورشید را در هر ساعتی از روز بخود جذب کند.

دستگاهی که خون مجروح را مجدداً بوی تزریق میکند.

دستگاهی ساخته شده که خون شخص مجروح را مجدداً به خود وی تزریق میکند. این دستگاه بمقدار زیاد در کار انتقال خون در جراحیهای عمیق موثر است.

باطری به ضخامت نصف موی انسان ساخته شد.

مهندسی یک کمپانی ژاپنی یک باطری به ضخامت نصف موی انسانی تولید کرده اند که میتواند در یک ساعت مچی مورد استفاده قرارگیرد.

آیا پیوند مغز امکان پذیر است؟  
 پیوند سلولها در مغز انسان برای  
 درمان بسیاری از بیماریهای سخت  
 و درمان ناپذیر امید نازهاست در  
 آینده دریچه‌ای که بسوی بسیاری  
 بیماریهای ناگوار دردنیای پزشکی  
 گشوده خواهد شد.

صندلی چرخداری که از پله‌ها بالا  
 و پائین می‌رود.  
 این صندلی الکترونیکی  
 براحتی قادر است از پله‌ها بالا و  
 پائین برود. تسمه‌های موتوری این  
 صندلی چرخدار میتواند از پستی

و بلندیهایی خیابان عبور کرده  
 وحتى از پله‌های مخصوص خود.  
 روهای مسافری بالا و پائین  
 برود.

# کلمات

افقی:

- ۱- روز جهانی قدس، گل ته جوی ۲- بخشی
- ۳- ازشیمی، هزار کیلوگرم، تنباکوی سرسوخته
- ۴- مرض قند بی‌بت، مادریه کوچکتر از واحد
- ۵- درجای پرسرو صدا اعصابش خرد نمی‌شود.
- ۶- بارد ریخت‌یکی از فنون، عزم و آهنگ
- ۷- اکسیژن را بکسیسه‌های هوایی واز آنجا به خون
- ۸- تحویل میدهد، روز دهم رمضان سال وفات
- ۹- اوست، ۷- تونل عبور غذا قبل از معده، بدون
- ۱۰- وی، ۹- این نمی‌گذارد که از خشکی شکایت
- ۱۱- کنید، یکی از اصول دین اسلام، میوه‌ای است
- ۱۲- ۱۰- بندگی و اطاعت.

۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب
س	و	ن	ا	ر	ا	س	ب	ش	ب	ش	ب	ش	ب

عمودی:

- ۱- سخی و بخشنده، تار پیازدار ۲- لیکن ۳-
- ۴- برای نیل به آن مردم حزب... مدتها نوبت
- ۵- میگیرند و انتظار می‌کشند ۴- آب آلوده ۵-
- ۶- بی‌تابی و عجله زندگی ۶- با چنین حالی باید
- ۷- در بستر باشد، حبه الخضر ۷- صورت، حمام
- ۸- بی‌مادری از حروف ندا ۹- لاک است ولی نه
- ۱۰- برای لاک و مهر، هنوز کاملاً دزد نشده است.
- ۱۱- اما، خراب و ویران ۱۲- ترکیب فلزهای با
- ۱۳- اکسیژن، نوعی راه رفتن اسب.

راموردت‌آید قراردهیم نه آنکه یکباره او را کودک بی‌عیب و نقص قلمدار کنیم. نکته حساس دیگر اینکه تقویت کننده باید درست بهمان مقدار لازم به‌تأیید و تقویت بپردازد همان‌طور که زیاده روی در آن زبان آرواست از میزان واقعی هم کمتر تقویت کردن باعث دلسردگی و ناامیدی می‌گردد علی‌علیه السلام میفرماید آنکه کمتر از میزان لازم دیگران را تقویت می‌کنند باید انسان عاجز و ناتوانی باشد که نتواند حقایق را ابراز نماید و یا اینکه این قدرت را دارا می‌باشد ولی حسادت و رشک، مجال اظهار حقایق را باو نمیدهد.

در پایان باید توجه داشته باشیم انسان‌ها مخصوصاً "نوجوانان" احتیاج به تأیید و تقویت دارند این تقویت‌ها برای آنان از نان و لباس ضروری‌تر است ضمناً بدانیم که این تقویت کردن‌ها باید در حد واقعی باشد نه بیشتر و نه کمتر زیرا بیشترش چالپوسی و کمترش رشک و حسادت است.

بود برای آنان فرستاده بود کارمندانش همگی میگفتند آن نامه‌ای که کار ما را مورد تحسین و تقدیر قرار داده بودید از هر مزد و پاداشی برای ما بیشتر ارزش داشت. معلوم میشود تأیید و تقویت معنوی از ارزش بالاتری برخوردار است. اسلام هم تأیید روانی انسان را قبول دارد منتهی طبق ضابطه‌های آنرا از انحراف بازداشته است. علی‌علیه‌السلام میفرماید: شناگوییان باید سعی کنند بمقدار استحقاق دیگران را مورد تأیید قرار دهند زیرا اگر بیش از آن بستودن بپردازند اینکار رنگ چالپوسی بخود گرفته هم ستایشگر خود را کوچک و بی‌مقدار کرده و هم ستایش شونده دچار غرور و انحراف خواهد شد پس باید بکوشیم نیکی‌ها و ارزش‌ها را در حد خود مورد تأیید قراردهیم. بعنوان مثال اگر کودکی عمل خوبی انجام داد تنها آن عمل

بازی‌ها و قصه‌سرایی‌های تخیلی و کشیدن تصاویر غیرعادی باید بعنوان جنبه‌های طبیعی تفکر کودک در نظر گرفته شود. مربیان باید قوه تخیل کودک را تا زمانی که رشد فکرش به مرحله‌ای برسد که بتواند خود را در مسیر تفکر منطقی قرار دهد تشویق و ترغیب کنند. تخیل را زیربنای خلاقیت می‌دانند زیرا هر چقدر شخص بتواند راجع به موضوعی تا آنجا که ممکنست مطالب تازه در ذهن خود بی‌رورد همانقدر امکان انتخاب او بیشتر است. اما تخیلی که زیربنای خلاقیت می‌باشد محدود است و در آن امکانات

شد و به دور افتاد نباید عصبانی و ناراحت شد و این کارها را بد تعبیر و تفسیر کرد زیرا از نظر ارضاء کنج‌گاو کودکان این کارها کاملاً طبیعی هستند ولی باشکبائی باید آنها را راهنمایی کرد که هم کنج‌گاو آنها محفوظ بماند و هم حتی الامکان خرابی کمتری بیارآید.

ترنس بعد از آزمایش‌های متعدد نتیجه می‌گیرد که کودکانی که بیشتر اشیاء را لمس و دستمالی می‌کنند در جواب به تست‌ها موفق تر هستند.

۹- احترام به تخیلات کودک: بر رویهم